

حقیقت را کشف کند، ولی آن را نمیتواند تغییر دهد.

ماتریالیسم تاریخی و معضل اجتماعی

مارکسیسم درباره این موضوع - بر پایه ماتریالیسم تاریخی - میگوید: معضل را بحال خود بگذارید، زیرا قوانین تاریخ ضمانت میکند که در روزی از روزها راه حلی برای آن بیابد.

آیا معضل این نیست که انگیزه‌های ذاتی، از آنجا که بیشتر اوقات با مصالح عام اجتماعی هماهنگی ندارند، نمیتوانند مصالح و سعادت جامعه را تضمین کنند؟ مسلماً این یک معضل نیست، بلکه حقیقت جوامع بشری، از آغاز تاریخ است، زیرا هر چیزی بر طبق انگیزه‌های ذاتی که در جامعه، طبقات جلوه گر آن بودند میگذشت، و تنها از این رهگذر بود که پیکار بین انگیزه‌های ذاتی طبقات مختلف نمودار میگشت و پیروزی همیشه از آن انگیزه ذاتی طبقه‌ای بود که برابر از تولید تسلط داشت، تا اینکه بالاخره قوانین تاریخ برای این معضل راه حل ریشه‌ای می‌یابد و با وجود آوردن یک اجتماع غیر طبقاتی، آن معضل را برای همیشه از بین میبرد زیرا در اجتماع غیر طبقاتی انگیزه‌های ذاتی زایل گشته و بر پایه مالکیت اجتماعی، انگیزه‌های اجتماعی جایگزین آن میگردد. از بررسی ماتریالیسم تاریخی باین نتیجه رسیدیم که مسلمی از این قبیل که ماتریالیسم تاریخی بآن رسیده است بر پایه علمی پی‌ریزی نشده‌اند، از اینرو انتظار نمیرود که بتوانند بطور قطعی راه حلی برای «معضل» بیابند.

* * *

با این ترتیب معضل همچنان بسان معضل جامعه‌ای که در آن انگیزه ذاتی حاکم است باقی میماند. و مادام که مهمترین موضوع انگیزه ذاتی اینست که مصالح خاص افراد را دیکته کند، طبیعی است که تسلط، از آن مصالحی خواهد بود که از نیروی اجرائی برخوردار است، از اینرو برفع جامعه‌است که قانونی بر طبق مصالح اجتماعی توده‌ها برای کنترل خودخواهی‌های متضاد افراد وضع شود. چون این قانون بیانی است از نیروی حاکم در اجتماع.

ممکن نیست در يك دستگاہ اجتماعی مانند دستگاہ حكومت ، معضل را با عنف و زور مرتفع ساخت، و انگیزه‌های ذاتی را در حد خود متوقف كرد ، زیرا این دستگاہ از خود اجتماع بوجود آمده است و همان معضلی كه در همه اجتماع وجود دارد در آن دستگاہ نیز موجود است ، با این ترتیب میتوان گفت كه انگیزه ذاتی بر دستگاہ حاكمه نیز تسلط دارد.

از مسائل فوق نتیجه میگیریم كه انگیزه ذاتی ، نقطه‌ای است كه معضل اجتماعی از آن ناشی میشود ، و این انگیزه در انسان اصیل بوده ، از حب ذات وی سرچشمه می‌گیرد .

آیاتوده‌ها مجبور هستند كه همیشه در این معضل اجتماعی كه ناشی از انگیزه - های ذاتی آنان است زندگانی كنند ، و از داشتن این غریزه در ناكامی بسربرند؟! و آیا بشر با اینکه امکان تكامل یافتن را دارد و دارای غریزه‌ای است كه وی را بطرف كمال سوق میدهد، و این مسئله را آزمایشهای علمی در کنار دلایل فلسفی به ثبوت رسانده است ، از نظام جهان مستثنی میباشد؟

اینجا نقش دین بعنوان اینکه تنه راه حل معضل اجتماعی است پیش می‌آید ، زیرا دین تنها چهارچوبی است كه در كادر آن ممكن است مسئله اجتماعی ، حل صحیح خود را بیابد . زیرا به نتیجه رسیدن این راه حل بستگی باین دارد كه يك وجه مشتركی بین انگیزه‌های ذاتی و مصالح عمومی اجتماعی بوجود بیاید، و این دین است كه میتواند این وجه مشترك را به توده‌ها بنمایاند ، زیرا دین همان انرژی روحی است كه میتواند انسان را، بامید اینکه در آخرت در تنعم جاوید بسر خواهد برد، وادار كند كه از لذت زود گذر خویش در این جهان روی بگرداند ، و نیز میتواند وی را به جانفشانی و فداکاری برانگیزاند ، چون دین ، انسان را معتقد میسازد كه این وجود را كه فدای راه خدا میکند ، مقدمه‌ای خواهد بود برای وجود همیشگی و حیات جاوید . بدینسان دین قادر است در فكر انسان نظر جدیدی در برابر مصالح فردی، و مفهوم تازه‌ای برای سود و زیان، كه از سطح مفهوم مادی و تجاری آندو عالی تر است، بوجود بیاورد . بنابراین «مهم» لذت بردن است ، و پذیرش زیان بنفع اجتماع، بخاطر

سوداست ، و مقصود ضمنی حمایت از مصالح دیگران ، حمایت از مصالح فرد در يك زندگانی عالی تر و بهتر میباشد . با این ترتیب مصالح عام اجتماعی با انگیزه های ذاتی ، بعنوان اینکه از نظر دینی مصالح فرد است ، مرتبط میگردد .

در قرآن کریم تأکیدهای شگفت انگیزی بر این معنی ، که در همه جای آن پراکنده است ، میابیم که مقصود همه آنها این است که در فرد اندیشه جدیدی درباره مصالح و سودهای شخصی پدید آورند . در این باره قرآن گفته است :

«هر زن و مرد مؤمنی که کار نیک انجام دهد و اورد بهشت

شده ، از راههای غیر قابل پیش بینی تأمین میگردد» .

«هر کس کار درستی کند نفع آنرا میبرد و هر کس کار

بدی مرتکب شود زیان آن عایدش میشود .

در روز رستاخیز ، توده ها از گورهای خویش بطور

پراکنده بیرون می آیند تا دست آورد کردارهای خود را ببینند .

هر کس بقدر ذره ای کار نیک کرده باشد پاداش آنرا

خواهد دید و هر کس بقدر ذره ای کار زشت مرتکب شده باشد

زیان آن باو میرسد .

فکر نکنید آن کسانی که در راه خدا و برای عقیده

خویش کشته شدند مرده اند ، بلکه آنان در نزد خداوند زنده

و متعم میباشند :

خلق مدینه و صحرا نشینان اطراف آن نباید هرگز از

فرمان پیغمبر - زعیم اسلام - تخلف کنند و نیز نباید هرگز

بر خلاف میل او تمایلی از خود نمایان سازند ، بدینسان هیچ

رنج تشنگی و گرسنگی و خستگی را در راه نکشند و هیچ

اقدامی که کفار را خشمگین سازد انجام ندهند و هیچ دستبردی

۱- ومن عمل صالحا من ذکر و انشی وهو مؤمن فاولئك یدخلون الجنة یرزقون فیها

بغیر حساب . قرآن .

بدشمنان دین نرسانند ، مگر آنکه در برابر هر يك از این رنج و آلام ، کار نیکی در پرونده آنان منظور گردد و خداوند هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد ، همچنین هیچ مالی ، چه کم و چه زیاد انفاق نکنند و هیچ دشت و دره‌ای را نیمایند مگر آنکه این کردارها بنفع آنان منظور شود ، سپس خداوند خیلی بهتر از آنچه انجام داده‌اند پاداش خواهد داد»^(۱) .

این صورتهای درخشان را دین در آیات قرآنی بیان داشته تا زندگی انسان را بین انگیزه‌های ذاتی و راههای نیکخواهی ارتباط بدهد . و آنچنان به مصالح فرد تحول میبخشد که فرد معتقد میشود : مصالح خاص وی با مصالح حقیقی عمومی توده‌ها ، که اسلام آنرا معین میکند ، ارتباط دارد .

بنابر این دین دارای نقش اساسی در حل معضل اجتماعی^(۲) است ، و دین این معضل را از طریق آماده کردن انگیزه‌های ذاتی بنفع مصلحت عمومی مرتفع می‌سازد .

از اینجا است که احساس میکنیم دین ، نیاز فطری توده‌ها میباشد ، زیرا مادام که فطرت ، پایه انگیزه‌های ذاتی میباشد و معضل اجتماعی از آن سرچشمه گرفته است لازم است که انسان دارای امکاناتی باشد که بموجب آن معضل اجتماعی را

۱- «من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعليها . يومئذ يصدرا للناس اثناناً ليروا اعمالهم . فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره . ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون . ما كان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله ولا يرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلك بأنهم لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يظنون موطناً يفيظوا الكفار ولا ينالون من عدو نيلاً الا كتب لهم به عمل صالح ان الله لا يضيع اجر المحسنين . ولا ينفقون نفقة صغيرة وكبيرة ولا يقطعون وادياً الا كتب لهم ليجزيهم حسرتاً كانوا يعملون» . قرآن .

۲ - مقصود از معضل اجتماعی همان تضادی است که بین مصالح عمومی مردم و

انگیزه‌های ذاتی افراد وجود دارد . م .

حل کند ، تا بدینسان انسان از سایر موجودات مستثنی نشود ، زیرا همه موجودات غریزه‌ای دارند که بموجب آن دارای امکاناتی هستند که در اثر آن هر موجودی به کمال خاص نوع خویش کشانده میشود . مسلماً امکاناتی که در سرشت بشر نهفته است و میتواند معضل اجتماعی را برطرف سازد، همانا غریزهٔ تدین و استعداد طبیعی انسانها است که زندگانی را با دین مرتبط میسازد و آنرا در چهارچوب عمومی دین قرار میدهد .

بنابراین سرشت انسانی دو جنبه دارد: از یک طرف در انسان انگیزه‌های ذاتی بوجود می‌آورد ، که معضل بزرگ اجتماعی در حیات انسان از آن ناشی می‌شود (مشکل تضاد بین آن انگیزه‌ها و مصالح حقیقی عام اجتماع انسانی) . از طرفی دیگر : بانسان این امکان را میدهد که از راه میل طبیعی‌ئی که به تدین دارد و می‌خواهد در زندگی بدین استحکام بخشد ، معضل را مرتفع سازد ، بدانسان که بین مصالح عمومی و انگیزه‌های ذاتی هماهنگی و توافق بوجود می‌آورد ، بدینسان سرشت آدمی وظیفهٔ خود را در هدایت انسان بسوی کمال بنحو احسن انجام میدهد ، و اگر معضل بوجود می‌آید و طبیعت انسانها نیز نمیتوانست آنرا حل کند ، معنای آن این بود که انسان پیوسته درگیر معضل باقی میماند ، و از حل آن عاجز میگردد ، و بحکم فطرت خویش در کام گرفتاریها و تضادهای آن قرار میگرفت ، و این همان چیزی است که اسلام با کمال وضوح آنرا بیان داشته است:

«پس تو ای پیامبر مستقیماً بطرف آئین پاک اسلام روی بیاور و پیوسته از راه دین خدا، که فطرت توده‌ها را بر پایهٔ آن آفریده است، پیروی کن و هیچ تغییری در آنچه خدا آفریده حاصل نمیشود، این آئین حقیقت است، ولی بیشتر مردم از حقیقت آن اطلاع ندارند.»^(۱)

آیهٔ قرآنی چنین مقرر میدارد:

۱- فاقم وجهك الدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعملون. قرآن.

۱- دین از شئون فطرت انسانی بوده که خداوند فطرت همه توده‌ها را بر پایه آن آفریده است.

۲- این دینی که سرشت آدمی بر پایه آن آفریده شده است، عبارت از آئین یگانه پرستی است، یعنی دین توحید خالص، زیرا تنها دین توحید و یگانه پرستی است که می‌تواند وظیفه آئین بزرگ را انجام دهد و توده‌ها را در معیار عملی و نظم اجتماعی متحد و هماهنگ سازد و مصالح اجتماعی را در چهارچوب آن حفظ کند. اما ادیانی که بر پایه شرك استوار شده‌اند یا به تعبیر قرآن، خدایان پراکنده در حقیقت نیستند مگر رهاورد همان معضل، و امکان ندارد که درمانی برای آن معضل باشند، زیرا همانطور که یوسف به دو دوست زندانی خود گفت: «آنچه غیر از خداوند می‌پرستید نامهای بی حقیقت و الفاظ بی معنایی هستند که شما و پدرانتان آنها را ساخته‌اید و خداوند متعال هیچ نشانه‌ای از حقیقت و خالقیت در آن خدایان باطل نهاده است»^(۱).

باین نتیجه می‌رسیم که ادیانی که بر پایه شرك استوار می‌باشند زائیده انگیزه‌های ذاتی می‌باشند. و همین انگیزه‌های ذاتی است که ادیانی بر پایه شرك را مطابق با مصالح مختلف فردی بر مردم تحمیل کرده است، تا از این رهگذر تمایل طبیعی آنان را بدین یکتا پرستی بطور غیر طبیعی تغییر دهد و بین آنان و پاسخ صحیح تمایل آئین اصیلشان فاصله بینداند.

۳- آئین توحید و یگانه پرستی که فطرت توده‌ها بر آن نهاده شده است، از این نظر برتری دارد که آئین، حقیقت می‌باشد و می‌تواند زندگی توده‌ها را اداره کند و آن را در کادر عمومی خود جای دهد. اما دینی که نمی‌تواند حیات مادی و معنوی مردم را راهبری کند، مسلماً نمی‌تواند نیاز فطری انسان را بر طرف سازد، همچنین امکان ندارد که بتواند معضل اساسی (که عبارت از تضاد بین مصالح عمومی و انگیزه‌های ذاتی است. م.م.) زندگی انسان را درمان کند.

از آنچه گفته شد چند مفهوم اسلامی را در باره دین و زندگی خلاصه

۱- ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و آباؤکم ما انزل الله بهامن سلطان. قرآن.

می‌کنیم :

- ۱- معضل اساسی زندگی انسان از فطرت سرچشمه گرفته است.
- ۲- برای آنکه مشکل‌انگیزه‌های ذاتی، در اختلافات و تضادهایی است که با مصالح عمومی اجتماع پیدا میکند.
- ۳- در همان حالیکه انگیزه‌های ذاتی، معضل فوق‌راپدید می‌آورند، فطرت، انسان را برای درمان آن آماده می‌سازد.
- ۴- این درمان، آئین یکتاپرستی است، زیرا تنها این آئین است که میتواند بین انگیزه‌های مختلف ذاتی توده‌ها سازش و هماهنگی بوجود بیاورد و به مصالح و منافع و معیارهای عملی همگان وحدت و یگانگی ببخشد.
- ۵- از اینرو لازم است که زندگی اجتماعی دارای يك آئین توحید و یگانگی پرستی باشد.
- ۶- و نیز لازم است که نظم اجتماعی، در همه جوانب مختلف زندگی، در چهارچوب آن دین قرار بگیرد، دینی که پاسخگوی فطرت بوده، میتواند معضل اساسی حیات انسان را مرتفع سازد.

در پرتو این حقایق است که درك می‌کنیم، اقتصاد اسلامی، باین عنوان که جزئی از نظم اجتماعی است، لازم است در ضمن کادر عمومی آن نظم، که همان دین باشد، در اجتماع پیاده شود. بنابراین دین همان کادر عمومی سیستم اقتصادی ما میباشد.

وظیفه دین - باین عنوان که کادر نظم اجتماعی و اقتصادی در اسلام می‌باشد این است که بین انگیزه‌های ذاتی و مصالح خصوصی از يك طرف و مصالح حقیقی عام اجتماع انسانی - از نظرگاه اعتقاد اسلام از طرف دیگر هماهنگی و سازش ایجاد کند.

۴- اقتصاد اسلامی علم نیست

هریک از نظامهای اقتصادی را که در این کتاب بیان و بررسی کردیم جزئی از یک نظام کاملی است که همه جوانب زندگانی را دربردارد. اقتصاد اسلامی نیز جزئی از نظام اسلامی بوده که شامل جوانب مختلف زندگانی می‌باشد. مثلاً: اقتصاد سرمایه‌داری جزئی از دموکراسی سرمایه‌داری است که با سیستم خود همه اجتماع را شامل می‌شود، کما اینکه اقتصاد مارکسیستی جزئی از مارکسیسم است که سراسر حیات اجتماعی را در کادر خاص خود قرار می‌دهد.

این سیستم‌ها در اصول فکری و ریشه‌های اصلیشی که روح و پایه سیستم‌ها را تشکیل می‌دهند، با یکدیگر متفاوت هستند. بهمین علت، ساختمان خاص هر یک از سیستم‌ها با ساختمان دیگری فرق دارد.

فی المثل: اقتصاد مارکسیستی، بنا بر اعتقاد مارکسیستها، دارای شکل علمی می‌باشد، زیرا در نظر پیروان «مارکس»، این اقتصاد را آورد قوانین جبر طبیعت بوده که بر سراسر تاریخ سایه گسترده، بآن تحول می‌بخشد، و درست عکس آن، سیستم سرمایه‌داری است، زیرا طرفدارانش همانطور که پیشتر بررسی شد، آن را آورد جبر طبیعت تاریخ و قوانین آن نمی‌دانند، بلکه از آن بعنوان شکلی از نظام اجتماعی یاد می‌کنند، و این نظام بدانسان است که با ارزشهای عملی و ایده‌هایی که از آن پیروی می‌کنند مطابقت دارد.

اما سیستم اسلامی بسان سیستم مارکسیستی ادعا نمی‌کند که از شکل علمی برخوردار است، و نیز اسلام بسان سیستم کاپیتالیستی عربان از اصول معین آرمانی

و نظریه بنیانی نسبت به زندگی و جهان نمی باشد (۱).

وقتی درباره اقتصاد اسلامی میگوئیم که علم نیست، مقصود این است که اسلام دینی بوده که مسئولیت دعوت بیک نظم حیات اقتصاد را دارد، همچنین جهات دیگر زندگانی را درمان میکند.

بدین ترتیب پرواضح است که اقتصاد اسلامی بدان علم اقتصاد سیاسی نمی باشد و بدیگر سخن: انقلابی است برای دگرگون کردن واقع فاسد و تحول آن به واقع سالم، و آنچه مسلم است تفسیر عینی واقع نمی باشد. مثلاً: آنگاه که اسلام اصل مالکیت مزدوج (۲) را وضع می کند، بدان مارکسیسم ادعا نمی کند که واقعیت تاریخی مرحله معینی از زندگی انسان را تفسیر میکند، یا اینکه دستاوردهای قوانین طبیعی تاریخ را منعکس میکند، زیرا مارکسیسم وقتی اصل مالکیت اشتراکی را پیشنهاد نمود ادعا کرد که شکل جبری مرحله معینی از تاریخ بوده و تنها جلوة آن می باشد.

بنابراین اقتصاد اسلامی از این جهت که واقع را تغییر میدهد نه اینکه بخواهد آن را تفسیر کند، به نظام اقتصاد سرمایه داری شباهت دارد (۳). بنابراین وظیفه سیستمی در برابر اقتصاد اسلامی عبارت است از کشف صورت کامل حیات اقتصادی طبق قوانین اسلامی، همچنین بررسی افکار و مفاهیم عمومی که پرتو آن از ماوراء

۱- به مقدمه کتاب «فلسفتنا» در مبحث فرق بین نظام اسلامی و نظام سرمایه داری که درباره همین موضوع است مراجعه شود.

۲- مالکیت در اسلام از نظر کلی بر دو نوع است: مالکیت فردی و غیر فردی، و مالکیت نوع دوم شامل مالکیت عمومی و مالکیت دولت است. م.

۳- عملاً هر سیستمی میخواهد واقع را تغییر دهد بهمین علت است که با برنامه ریزی بآنچه هست پدیده های نوی اضافه میکند و یا پس از خراب کردن واقع (ساختمان جامعه) قبلی بر ویرانه های بنای نوی میسازد، و از آنجمله است سیستم های اسلامی و سوسیالیستی. بنابراین در این مورد نویسنده محترم نمیتواند مدعی شود که وجه تشابه مشخصه ای بین سیستم اقتصاد اسلامی با سیستم اقتصاد سرمایه داری وجود دارد. م.

آن صورت نمایان است، مانند نظریه جدائی شکل توزیع از چگونگی تولید، و نظریاتی که در همین زمینه است.

اما نقش علم اقتصاد نسبت به اقتصاد اسلامی وقتی فرا میرسد که آن صورت پدید آمده باشد، تا از این رهگذر مسیر حیات واقعی و قوانین آن را، در چهارچوب جامعه‌ای که نظام اسلامی بطور کامل در آن پیاده و تطبیق میشود کشف کند.

از اینرو محقق علم اقتصاد، نظام اقتصاد اسلامی را بعنوان اصول ثابت اجتماع فرض میکند، و در يك چنین جامعه‌ای، میکوشد که جامعه را تفسیر کند و پدیده‌ها و رویدادهای آن را با یکدیگر مرتبط سازد. از این جهت کار وی مانند اقتصاد سیاسی علمای سرمایه‌دار اقتصاد است. اینان کسانی هستند که نظام سرمایه‌داری را وضع کردند، سپس به تفسیر واقع موجود در چهارچوب همان نظام آغاز کردند، و طبیعت قوانینی را که بر جامعه حاکم میباشند و در متن زندگی پیاده میشوند بررسی کردند از اینرو از بررسی و مطالعه آنان بود که علم اقتصاد سیاسی پدید آمد.

بدینسان امکان دارد که برای اقتصاد اسلامی - پس از آنکه از نظر سیستمی بطور کامل بررسی گردید - علمی، از خلال بررسی واقع، در همین کادر پدید بیاید. در اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه وقت و چگونه امکان دارد بسان علمای جهان سرمایه‌داری، که علم اقتصاد سیاسی را - یا بعبارت دیگر - علم اقتصادیشی که رویدادهای جامعه سرمایه‌داری را تفسیر میکند - وضع کردند، علم اقتصاد اسلامی نیز وضع گردد؟؟

پاسخ آن از این قرار است که تفسیر علمی رویدادهای حیات اقتصادی بسته بدو امر است:

۱ - جمع‌آوری رویدادهای اقتصادی از آزمونهای واقع زندگی و نظم دادن به آن بر پایه علمی، قوانین را کشف می‌کند که حاکم بر آن رویدادها میباشد.

۲ - در پژوهش علمی لازم است که از مسلمات معینی که فرض شده‌اند آغاز شود، سپس در پرتو آن مسلمات است که جهت اقتصادی و سیر رویدادها

بدست می آید .

اما تفسیر علمی برپایه قسمت اول بسته به تجسم نظام ، در شکل واقعی آن در جامعه می باشد ، تا عالم اقتصاد بتواند رویدادهای این واقعیت را یادداشت کند و پدیده و قوانین عمومی آنرا خلاصه کند و این همان چیزی است که اقتصاددانان جامعه سرمایه داری بدست آوردند ، و آن زمانی بود که انسان در جامعه ای که به کاپیتالیسم معتقد بود و آنرا در متن زندگی خود پیاده می نمود زندگی می کردند .

از این رهگذر این اقتصاددانان توانستند نظریات خویش را برپایه آزمونهای واقع اجتماعی که در آن زندگی می کردند استوار سازند ؛ ولی چیزی بدینسان برای اقتصاددانان اسلامی وجود ندارد ، زیرا اقتصاد اسلامی از صحنه زندگی دور بوده ، در حال آزمایش و تطبیق نمیباشد . از اینرو اقتصاددانان اسلامی در حیات امروز خویش دارای آزمونهایی از اقتصاد اسلامی نیستند . زیرا اقتصاد اسلامی در متن زندگی پیاده نشده تادر پرتو آن ، طبیعت قوانین حاکم بر زندگی رادرك کنند ، زندگی می که برپایه اسلام پی ریزی شده است .

اما تفسیر علمی برپایه قسمت دوم ، ممکن است برای توضیح برخی از حقایقی که وجود اقتصاد جامعه اسلامی را مشخص می کنند بکار برده شود ، بدینسان که نقاط معینی از سیستم اقتصادی مورد بررسی قرار می گیرد و از آثار آن در اثنای تطبیق فرضی آن ، نتیجه گیری می شود و از این رهگذر ، در باره امور اقتصادی در جامعه اسلامی برپایه همان نقاطی که بررسی شده اند ، نظریاتی کلی وضع میگردد .

مثلا : دانشمند اسلامی میتواند بگوید : مصالح تجاری در جامعه اسلامی ، با مصالح دارایان و بانکداران هماهنگ میباشد ، زیرا در جامعه اسلامی ، بانک برپایه مضاربه میباشد و هرگز برپایه ربانمیباشد . از اینرو بانک با سپرده مشتریان تجارت میکند و سودهای ناشی از آن ، بین بانک و مشتریان آن ، بانسبت معین چند درصد از سود ، توزیع میگردد ، و در نتیجه : گسترش فعالیت بانک بسته به مقدار سود

تجاریتی است که بدست می‌آورد، و هرگز بسته بسودی نیست که امروز بانك از طریق اعطای وامها دریافت میدارد. از اینرو این پدیده - پدیده توافق بین مصالح بانکها و مصالح بازرگانی - بطور طبیعی، خود يك پدیده عینی بوده، که دانشمند اسلامی آنرا از الغای نظام رباخواری بانکهای اجتماع اسلامی نتیجه گیری میکند.

همچنین محقق می‌تواند حقیقت عینی دیگری را در نظر بگیرد و از آن به دستاوردهائی برسد، حقیقتی که میتواند اجتماع اسلامی را از عامل اصلی بحرانها و گرفتاریها رهائی بخشد، همان بحرانهایی که حیات اقتصادی جامعه کاپیتالیستی گاهگاهی بدان مبتلا میشود، زیرا قسمت عظیمی از ثروت ملی در اجتماعی که بر پایه ربا پی ریزی شده است به معاملات ربوی اختصاص داده میشود و بهمین علت از گسترش و ترقی تولید و مصرف جلوگیری شده بطوری که بسیاری از زمینه‌های تولید و مصرف از بین رفته، تنزل میکند و با کمال وضوح کالاهای سرمایه‌ای^(۱) و کالاهای مصرفی رو بکساد می‌گراید. ولی زمانی که اجتماع بر پایه اقتصاد اسلامی سازمان مییابد و ربا یکسره در آن تحریم و غیر مجاز میشود، و اندوختن زروسیم هم نهی میشود، یا بر آن مالیاتی وضع میگردد، نتیجه آن این میشود که مردم همه قبول کنند که ثروت‌های خویش را انفاق کنند و بر رویهم انباشته نسازند.

در این گونه تفسیرها يك توافق اجتماعی و اقتصادی که بر اصول معینی استوار باشد فرض میکنیم، سپس این واقع مفروض را تفسیر میکنیم و خصوصیات کلی آنرا در پرتو همان اصول کشف میکنیم. ولی اینگونه تفسیرها تا زمانی که مواد مطالعه علمی از آزمونهای واقع محسوس، متراکم نگشته نمیتواند بادقت، مفهوم علمی شاملی را برای حیات اقتصاد جامعه اسلامی بوجود آورد. بسیار اتفاق می‌افتد که بین زندگی و شکل واقعی نظام، و تفسیرهایی که بر این نظام بر پایه مسائلی که فرض شده اختلافات فاحشی بروز میکند، کما اینکه این موضوع درباره اقتصاددانان سرمایه‌داری

۱ - کالاهای سرمایه‌ای: کالاهائی است که میتوان آنها را بعنوان عامل تولید برای تولید

سایر کالاها بکار برد م.

که نظریات تحلیلی خویش را بر پایهٔ مسائل مفروض بنا کردند صدق میکند، زیرا اینان پس از آنکه نظریات خویش را وضع کردند به دستاوردهائی رسیدند که با واقع موجود که در آن میزیستند تضاد داشت و علت آنهم پدیدار شدن بسیاری از عوامل بود که در صحنهٔ زندگی و واقع خارجی پدیدار گشته بود، بدانسان که در آن مسائل مفروض هرگز بدان وجهی نشده بود.

همچنین اضافه میکنیم که عنصر روحی و فکری، یا عبارت دیگر: معنویت عمومی جامعه اسلامی، اثر عظیمی در سیر اوضاع اقتصادی دارد، و این معنویت عمومی دارای یک درجهٔ محدود و با شکل معینی نیست، که بتوان قبلاً آنرا فرض نمود و بر پایهٔ آن نظریات مختلفی را ساخت.

بنابراین اقتصاد اسلامی امکان ندارد که بطور حقیقی و با چهرهٔ اصلی نمودار گردد، مگر اینکه این اقتصاد در متن زندگی پیاده شود و همهٔ فراز و نشیبهای آنرا فرا بگیرد، و همهٔ رویدادها و آزمونهای اقتصادی که از آن میگذرند، بطور منظم مطالعه و بررسی شوند.

۵- روابط توزیع از شکل تولید جدا می‌باشد

مردم در زندگی اجتماعی خویش با دو کار مختلف سرو کار دارند: یکی از آن دو کار، عمل تولید، و دیگری: عمل توزیع است. توده‌ها از یک طرف درگیر جنگ با طبیعت، بخاطر مهار کردن آن و بر آوردن نیازهای خویش میشوند، در این جنگ، توده‌ها تا آنجا که اطلاعات و تجربه‌هایشان اجازه می‌دهد به ابزار تولید مجهز و مسلح می‌گردند، و از طرفی دیگر این توده‌ها میان خویش پیوند و روابط، معینی را بوجود می‌آورند که طبق این روابط، رابطه افراد با یکدیگر در شئون مختلف زندگی مشخص می‌گردد، و همین روابط است که ما آن را سیستم اجتماعی می‌نامیم. بنابراین افراد در کار تولید، نیازهای خویش را از طبیعت بر آورده می‌سازد، و طبق نظام حاکم بر اجتماع، که روابط را بین آنان معین می‌کنند آن بهره‌ها را میان خویش تقسیم می‌کنند.

بدیهی است که عمل تولید پیوسته بر طبق تازه‌های علم و افزایش متزاید آن، در حال تکامل و تحول اساسی است. مثلاً: انسان در تولید خویش از گاو آهن استفاده می‌کرد، سپس دانش بشری گسترش یافت و اکنون از برق و اتم استفاده می‌کند. کما اینکه همچنین نظام اجتماعی، که روابط توده را با یکدیگر معین می‌سازد- با اضافه روابط توزیع- شکل ثابتی در سراسر تاریخ انسان نداشته، بلکه به پیروی از اختلاف شرایط و تغییر آنها رنگهای متنوعی بخود گرفته است.

در اینجا یک سؤال مطرح میشود: چه رابطه‌ای بین تحول اشکال تولید، و تحول روابط اجتماعی که روابط توزیع نیز جزء آن است (نظام اجتماعی) وجود دارد؟

در حقیقت این نقطه، مرکز اختلاف اصلی بین اقتصاد مارکسیستی و اقتصاد اسلامی بوده، همچنین بطور کلی از نقاط مهم اختلاف بین مارکسیسم و اسلام است. اقتصاد مارکسیستی معتقد است که هر تحولی در عملیات تولید و اشکال آن، لامحاله تحول روابط عام اجتماعی و مخصوصاً روابط توزیع را به همراه می آورد، بدانسان که امکان ندارد شکل تولید تغییر کند و روابط اجتماعی صورت قدیم خود را حفظ کند، کما اینکه همچنین ممکن نیست که علائق و روابط اجتماعی در تحول از شکل تولید سبقت بگیرد، زیرا پیشتر از تحولات «شکل تولید است» و بدنبال تحول شکل تولید است که جنبه های دیگر زندگی تحول می یابد. از همه اینها مارکسیسم خلاصه میکند که: از محالات است که نظام اجتماعی واحدی با گذشت زمان وجود خود را حفظ کند، یا اینکه در مراحل متعددی از تولید، مناسب زندگی توده ها باشد زیرا اشکال تولید در خلال آزمایش بشری پیوسته در حال تحول میباشد و بر پایه این تحول روابط اجتماعی نیز تحول پیدا میکنند.

بنابراین سیستمی که برای اجتماع برق واتم مناسب است غیر از سیستمی نخواهد بود که برای اجتماع صنایع دستی مناسب است، و علت آنهم در اختلاف شکل تولید آن دو جامعه نهفته است. بر این اساس این جریان مارکسیسم نظام سوسیالیسم را باین عنوان که تنها گره گشای معضل اجتماعی، در مرحله تاریخی معینی می باشد، و نیز بر طبق مقتضیات شکل جدید تولید آن مرحله می باشد پیشنهاد میکند. اما اسلام این ارتباط جبری بین تحول تولید و تحول نظام اجتماعی را مردود شمرده، معتقد است که انسان دارای دو جنبه است: در یک جنبه با طبیعت سروکار دارد و با وسائل مختلف میکوشد که از آن بهره کشی کند و آن را برای بر آوردن نیازهای خویش تسخیر کند، و در جنبه دیگر با روابط خویش با افراد دیگر در مسائل مختلف زندگی اجتماعی سروکار دارد. اشکال تولید رهاورد کار جنبه اول است، و نظامهای اجتماعی رهاورد آزمایشهایی است که انسان در کار جنبه دوم بآن میرسد. هر یک از این دو جنبه در وجود تاریخی خود در معرض تحولات بسیاری، در نحوه تولید یا در نظام اجتماعی، قرار گرفته است، ولی اسلام آن ارتباط جبری را بین اشکال

تولید و تحولات نظامهای اجتماعی نمی‌بیند. بهمین علت اسلام معتقد است که در امکان يك نظام اجتماعی واحدی است که وجود و صلاحیت خود را با گذشت زمان، هر چند که اشکال تولید تغییر یابد، حفظ کند.

بر پایه این اصل است (اصل جدائی بین نظام اجتماعی و اشکال تولید) که اسلام نظام اجتماعی خود را که سیستم اقتصادی نیز جزء آن است عرضه میدارد، چون نظام اجتماعی اسلامی در همه مراحل تولید برای همه توده‌ها صالح بوده، قادر است که توده‌ها را در عصر اتم به سعادت برساند، کما اینکه اسلام در آن روز که توده‌ها بادست به کشت و زرع میپرداختند، آنان را کامیاب میکرد.

* * *

برگشت این اختلاف اساسی، بین نظرمارکسیسم و اسلام در بباره نظام اجتماعی- بطور عموم- با اختلاف آنها در مورد تفسیر حیات اجتماعی می‌باشد، که طبق معمول نظام اجتماعی، نظم و کنترل آن را بعهده میگیرد. زندگی اجتماعی بعقیده مارکسیسم زائیده نیروهای تولیدی است، زیرا نیروهای تولید پایه اساسی و عامل نخستین در سراسر تاریخ انسان است، و اگر شکل نیروهای تولیدی تغییر کنند، طبیعی خواهد بود که به پیروی از آن شکل حیات اجتماعی که از آن «بنظام اجتماعی حاکم» تعبیر شده، تغییر کند و نظام اجتماعی جدیدی که باشکل جدید تولید همگامی داشته باشد بوجود بیاید.

پیشتر که ماتریالیسم تاریخی را بررسی کردیم بطور وسیعی مفاهیم تاریخی آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم و بطور کامل آن را نقد کردیم، از اینرو دیگر لازم نیست در این زمینه به تفسیر بپردازیم. زیرا در آن بررسی با کمال وضوح ثابت کردیم که نیروهای تولیدی، عامل اساسی تاریخ نمی‌باشد.

اما در پرتو اسلام، حیات اجتماعی با همه اشکال آن از اشکال متنوع تولید سرچشمه نگرفته، بلکه ناشی از خود نیازهای انسان است، زیرا این انسان است که در حقیقت نیروهای محرکه تاریخ را پدید می‌آورد، و در او است که سرچشمه حیات اجتماعی نهفته است.

آنچه مسلم است انسان بطور فطری بر پایهٔ حب ذات آفریده شده است، از اینرو از همان اوان برای بر آوردن نیازهای خویش دست بکوشش زد، در نتیجه هرچه که در اطرافش بود بخدمت گرفت، همچنین، طبیعی بود که انسان خود را مجبور می بیند که انسان دیگری را بخاطر رفع نیازهای خویش استخدام کند، زیرا وی نمیتوانست نیازهای خویش را بر آورده سازد، مگر از طریق همکاری افراد دیگر و از این پس بود که روابط اجتماعی بر پایهٔ آن نیازها بوجود آمد، سپس آن روابط گسترش یافت و با توسعهٔ نیازها و بارور شدن آن، در خلال آزمایش طولانی حیات انسان رشد نمود. بنابراین زندگی اجتماعی زائیدهٔ نیازهای انسان است، و نظام اجتماعی همان شکلی است که به زندگی اجتماعی بر طبق آن نیازها نظم و ترتیب میدهد.

ما اگر نیازهای انسان را بررسی کنیم، خواهیم دید که يك جانب اصلی و ثابتی در طول زمان در آن وجود دارد، و جوانب دیگری هم هست که بر طبق شرایط و احوال تجدید و تحول میابند.

این ثباتی که در ترکیب ارگانیک و نیروهای عمومی انسان، و همهٔ دستگامهای تغذیه و تولید و امکانات درك و احساس وی وجود دارد، بدان معنی است که همهٔ انسانها در خصوصیات و نیازها و صفات عمومی خویش شریکند. همین موضوع باعث گردید که توده ها، در خطاب خداوند متعال به پیامبران خویش، امت واحد نامیده شوند: «مسلماً این امت شما امت واحدی است و من خدای شما هستم، پس مرا عبادت کنید» (۱).

از طرف دیگری بینیم که مقدار زیادی از نیازها، بتدریج در کادر زندگی توده ها وارد میشوند، و اینگونه نیازها در خلال آزمونهای زندگی و افزایش مهارت و کار آیی انسانها، با همه اشکالها و خصوصیات آن، رشد میکنند، بنابراین نیازهای اصلی ثابت میباشند و نیازهای ثانوی، بر طبق رشد و گسترش دانستیهای انسان نسبت به زندگی و معضلات آن، تجدید و تحول میابند.

۱- ان هذه امتکم امة واحدة وانار بکم فاعبدون. قرآن.

اگر همچنین دانستیم که : زندگی اجتماعی از نیازهای توده‌ها سرچشمه گرفته است ، و نظام اجتماعی همان صورتی است که به حیات اجتماعی بر طبق آن نیازها نظم و پیوند میدهد ... بیک نتیجه میرسیم : نظام اجتماعی که برای توده‌ها صالح و مناسب باشد ، لازم نیست حتماً - برای اینکه بارشد حیات اجتماعی همگامی داشته باشد - بصورت عمومی تغییر و تحول یابد ، کما اینکه معقول نیست که کلیات زندگی و جزئیات آنرا در قالب‌های ثابتی قرارداد ، بلکه در نظام اجتماعی لازم است یک جانب اصلی و ثابتی وجود داشته باشد، و البته جوانب دیگری هم باشد که تغییر و تحول را بپذیرند . زیرا پایه زندگی اجتماعی (نیاز توده‌ها) شامل جوانب ثابت و متغیر است ، و هر یک از جوانب ثابت و متغیر در نظام اجتماعی صالح منعکس میگردد .

این مسئله درست همان واقعیتی است که در نظام اجتماعی اسلام وجود دارد، چون نظام اجتماعی اسلام شامل یک جانب اصلی و ثابتی است که بر آوردن نیازهای ثابت زندگانی انسان را بعهده دارد، مانند نیاز انسان به تأمین مادی و تولید مثل و امنیت و بسیاری از نیازهایی که در قوانین توزیع ثروت، ازدواج و طلاق، احکام حدود و قوانین دیگری که در قرآن و سنت مقرر گشته ، مرتفع شده است، که یکسره ثابت و غیر قابل تغییر هستند.

کما اینکه همچنین نظام اجتماعی اسلام شامل جوانبی است که پذیرش تغییر و تحول را، بر طبق مصالح و نیازهای نو ظهور دارند ، و این همان جوانبی است که اسلام به رئیس حکومت اسلامی اجازه داده که در آن ، در پرتو جانب ثابت نظام و طبق مصلحت و احتیاج ، اجتهاد کند.

* * *

بدینسان که - برخلاف مارکسیسم که میگوید : روابط توزیع ، و در نتیجه همه نظام اجتماعی پیرو اشکال تولید است - میتوانیم مقرر بداریم که روابط توزیع از شکل تولید جدا بوده ، ارتباطی با آن ندارد . بنابراین ممکن است که نظام اجتماعی واحدی روابط توزیع صالح و مناسبی را برای توده‌ها ، در شرایط مختلف تولید و

اشکال آن عرضه بدارد. مسلماً هر نوع از روابط و پیوندهای توزیع مرهون شکل معینی از اشکال تواید نمیباشد و اینطور نیست که نه بتواند از آن سبقت بگیرد و نه از آن عقب بماند.

با این ترتیب نظر اسلام و مارکسیسم نسبت به نظامهای دیگر توزیع، که در تاریخ در متن زندگی توده‌ها پیاده شده‌اند، فرق میکند. مارکسیسم هرگونه نظام توزیع را از خلال شرایط تولید حاکم بر جامعه بررسی کرده است، و چنانچه سیستم توزیع با رشد و تکامل نیروهای تولیدی همگام باشد، قضاوت میکند که برای جامعه سیستم مناسبی میباشد، و اگر هم سیستم توزیع سدی در راه پیشرفت و تکامل باشد قضاوت میکند که سیستم فاسدی میباشد و انقلاب علیه آن لازم است.

بهمین علت است که می‌بینیم مارکسیسم نظام بردگی را با تمام شقاوتهای آن، در جامعه‌ای که بر پایه تولید دستی انسان سازمان یافته است شایسته میدانند، زیرا در یک چنین اجتماعی افزایش فعالیت تولیدی تنها بوسیله تازیانه و شکنجه دادن اکثریت توده مردم و بکار کشیدن آنان در زیر ضربات تازیانه و نیشهای خنجر امکان داشت، و هر کس که محیط وحشت و ترور بوجود می‌آورد و تازیانه درد دست می‌گرفت، فردی مترقی و از پیشتانان انقلابی آن جامعه بحساب می‌آمد، زیرا وی همان فرد بیداری بود که ندانسته به اراده تاریخ تحقق میبخشید. اما آن فرد دیگری که از شرکت در برده کردن مردم امتناع میورزید و این فرصت طلائی را از دست میداد.. شایسته همه صفاتی بود که سوسیالیستهای امروز به سرمایه‌دار نسبت میدهند. زیرا وی فردی بود که با پیشرفت بشر بسوی تکامل مخالفت میکرد.

اما قضاوت اسلام درباره هر نظامی بسته به نسبت ارتباطی است که آن نظام با نیازهای متنوع توده‌ها دارد، و از آنجا که نظام اجتماعی پایه پرورش زندگی اجتماعی میباشد، بر آن نظام است که به زندگانی طوری شکل ببخشد که همه نیازهای آنرا برآورده سازد. همچنین، اسلام وجود هرگونه شکل تولید را دلیلی برای پدید آمدن نظام اجتماعی و روابط توزیعی که نتواند آن نیازها را برآورده سازد نمیداند،

زیرا اسلام آن ارتباط جبری را که ادعا شده است بین اشکال تولید و نظامهای اجتماعی وجود دارد باور ندارد .

* * *

وقتی اسلام این ارتباط را انکار میکند ، آنرا تنها بصورت نظری مقرر نکرده ، بلکه با عرضه کردن وجود تاریخی خویش دلیل علمی میآورد . اسلام هنگامی که در جامعه پیاده گردید و با واقعیت زندگی بر خورد مستقیم نمود ، یک پیروزی فکری و دلیل زنده ای ، بر ناصحیح بودن آن ارتباط ادعا شده بین نظام اجتماعی و شکل تولید بدست آورد ، و ثابت کرد که توده ها میتوانند بدون آنکه در شیوه تولید تغییری حاصل شود بوجود اجتماعی خویش شکل انقلابی جدیدی بدهند .

مسئله تطبیق نظام اسلامی که توده ها در زمان کوتاهی از مواهب خلاق آن برخوردار بودند ، شگفت انگیزترین تحول را ، که جوامع بشری بخود ندیده بودند ، پدید آورد .. مسلماً این واقعیت انقلابی که امت اسلامی بوجود آورد ، و تمدن را پی ریزی و سیر تاریخ را تعدیل کرد ... زائیده شیوه جدید تولید ، یا تغییر اشکال و نیروهای آن نبود ... در منطق سوسیالیسم درباره تاریخ - که نظام اجتماعی را به ابزار تولید مرتبط میسازد - ممکن نبود این انقلاب شامل همه جانبه ، که سراسر زندگی را بدون آنکه مسبوق به تحول اساسی در شرایط تولید باشد ، پدید بیاید .

بدینسان واقعیت اسلامی با همه محاسبات منطق تاریخی مارکسیسم و در همه چیز ، بلکه در همه چیز تحدی میکند . مثلاً واقعیت اسلامی با اندیشه مساوات مارکسیسم تحدی کرده است ، زیرا مارکسیسم اندیشه مساوات راناشی از جامعه صنعتی ، که طبقه بورژوازی پرچمدار آنست ، میداند . بعقیده مارکسیسم پیش از آنکه تحول تاریخی بمرحله صنعتی برسد حمل این پرچم ممکن نمیشد . اسلام این منطق را - که هر گونه شناخت و اندیشه ای را به تحول تولید نسبت میدهد - غیر عملی دانسته است . زیرا اسلام توانست پرچم مساوات را به اهتزاز در آورد ، و در توده ها شناخت صحیح و درک وسیع و شاملی را پدید بیاورد .

همچنین، اسلام توانست آنچه‌ان مساواتی را در علائق و روابط اجتماعی منعکس کند. که اساساً بورژوازی نمیتواند بآن برسد. اسلام توانست همه اینها را پیش از آنکه با اجازه خداوند (۱) طبقه بورژوازی بوجود بیاورد یعنی ده قرن پیش از آنکه شرایط مادی آن پدید بیاورد انجام بدهد. اسلام زمانی توده‌ها را به مساوات دعوت نمود که ابزار تولید وجود نیامده بود، مثلاً میگوید: «همه از آدم هستید و آدم از خاک است». «مردم بسان دندان‌های شانه برابرنند». «بین عرب و عجم جز به تقوی و پرهیزکاری فضلی نیست» (۲).

آیا جامعه اسلامی این مساوات را از ابزار تولید بورژوازی، که هزار سال بعد از آن بوجود آمده الهام گرفته است؟! یا ملهم از ابزار زراعت و تجارت ابتدائی، که جامعه حجاز بر پایه آن به زندگی خود ادامه میداده بوده است؟! البته با در نظر گرفتن اینکه این ابزار در جوامع عربی و ملل دیگر، به نسبت زیادی رشد عظیمی کرده بودند. بنابراین چرا این ابزار، اندیشه مساوات را به جامعه حجاز عرضه داشته است، و خلق حجاز را برای ایفای بزرگترین نقش تاریخی، به خاطر اجرای عملی این اندیشه، بسیج کرده است، ولی نظیر همین عمل را با جوامع دیگر عربی در یمن یا حیره یا شام انجام نداده است؟!.

همچنین اسلام يك بار دیگر با محاسبات ماتریالیسم تاریخی تحدی کرده، جامعه جهانی را بشارت داده است که همه انسانها را بر پایه يك قاعده جمع میکنند. شگفت اینکه اسلام تحقق این اندیشه را در جامعه‌ای بفرجام رسانید که در آن پیکار و منازعات قبیله‌ای باوج خود رسیده بود، و سراسر زمین حجاز را هزاران جوامع عشایری فراگرفته بود، که همه بایکدیگر نزاع و رقابت و دشمنی داشتند، باهمه این

۱- مراد از اجازه و اذن خداخواست تکوینی او است که جلوه‌گاه آن سیر طبیعی نظام جهان و اجتماع و حتی اراده فرد و اجتماع است. قرآن می‌فرماید: «ما تشاء ون الا ان يشاء الله رب العالمین» یعنی شما چیزی نخواهید مگر آنکه خدا - پروردگار جهان‌بسان - خواهد. تحقیق در این زمینه مربوط به فلسفه است و در اینجا فرصت توضیح بیشتری نیست. م.

۲- «كلکم لادم و آدم من تراب». «الناس سواسیه کاسنان المشط». «لا فضل لعربی

علی عجمی الا بالتقوی».

موانع، اسلام از آن اجزاء پراکنده به وحدت عظیم توده‌ها پرش نمود، و اندیشهٔ مسلمانان را از اجتماع قبیله‌ای که خون و قرابت و هم‌جواری آن را محدود میکرد، به اندیشهٔ جامعه‌ای که چیزی از آن حدود، آن را مقید نمیکرد مبدل ساخت، و جامعه‌ای را بوجود آورد که تنها بر اساس اندیشهٔ اسلامی پی‌ریزی شده و ترکیب یافته بود. بنابراین چه ابزار تولیدی باعث گردید این توده‌ها، که هنوز آن دانش سیاسی و آن رشد اجتماعی را نداشتند که حتی در اندیشه بوجود آوردن جامعهٔ ملی باشند در زمان کوتاهی از پیش‌تازان جامعهٔ جهانی و مبلغ آن گردند؟!

سومین مقابله‌ایکه اسلام با منطق خیالی ماتریالیسم تاریخی انجام داده در روابط توزیعی است که اسلام برقرار کرده، در حالیکه این روابط بحساب اقتصاد سوسیالیستی ممکن نبود بوجود آید مگر آنکه جامعه در تولید خود بمرحلهٔ خاصی از صنعت و تکنولوژی برسد.

اسلام دائرهٔ مالکیت خصوصی را تنگ کرده، زمینهٔ آن را محدود ساخته و مفهوم آن را روشن و تعدیل کرده و برای آن حدود و قیودی قائل گردیده و در آن تأمین فقراء را لازم دانسته است، و در کنار آن ضمانتهای کافی برای حفظ توازن و عدالت در توزیع مقرر داشته است.

بدینسان با این نوع روابط از شرایط ماتریالیسم - بنا بعقیدهٔ مارکسیسم - سبقت گرفته است. در حالیکه اندیشهٔ قرن هیجده میگوید: «بجز ابله بر کسی پوشیده نیست که طبقات دنیا لازم است فقیر بمانند، و گرنه کوشان خواهند بود».^(۱)

و اندیشهٔ قرن نوزده میگوید: «آنکس که زائیده میشود در صورتی که جهان به تملک درآمده سهمی از غذا ندارد و آن زمانی است که برای آن فرد مقدور نیست از راه خانوادگی و یا کار خویش بروسائل معیشت دست یابد، بهمین علت او طفیلی جامعه بوده، وجودش لازم نمیباشد، زیرا برخوان طبیعت جایی ندارد. طبیعت باو امر میکند که از صحنه خارج شود و هرگز در اجرای امر خویش کوتاهی

۱- نوشتهٔ یکی از نویسندگان قرن هیجدهم بنام ارثر یونگ Ertheriaung

نمی‌ورزد» (۱) .

آری درحالی‌که چنین اندیشه‌هایی حتی قرن‌ها بعد از ظهور اسلام بر جهان حاکم بوده ، اسلام طبق حدیث زیر ، اصل ضمانت اجتماعی را اعلام کرده است: «هر کس املاکی را ترك کند بر من است که خسارت وی را جبران کنم و هر کس وامی را بجای گذارد بر من است که وام وی را بپردازم». اقتصاد اسلامی با کمال وضوح اعلام می‌دارد: «فقر و محرومیت از خود طبیعت سرچشمه نگرفته‌اند ، بلکه رهاورد سوء توزیع و انحراف از علائق و روابط صحیح می‌باشند ، روابطی که لازم بوده ثروتمندان را با فقرا پیوند دهد، در این زمینه در حدیث آمده است : گرسنه نماند فقیری مگر آنکه ثروتمندی بهره‌مند گردد (۲) .

مسئله این شناخت اسلامی نسبت به مسائل عدالت اجتماعی در توزیع، که حتی نظیر آن در جوامعی که از جهت مادی از اجتماع اسلامی مترقی‌ترند یافته نمی‌شود . نمیتواند زائیده گاو آهن و بازرگانی ابتدائی یا صنایع دستی و دیگر ابزار زندگی که همه جوامع از آن برخوردار بودند باشد.

می‌گویند: این شناخت ، یا این انقلاب اجتماعی، بلکه این گسترش عظیم اسلامی که سراسر تاریخ جهان را دربر گرفت .. رهاورد رشد تجاری و اوضاع بازرگانی شهر مکه بوده است ، زیرا اوضاع تجاری مکه ایجاب می‌کرده که دولت باثباتی ،

۱- نوشته مالتوس Malthus میباشد (۱۷۶۶-۱۸۳۴). مالتوس از علمای اقتصادی انگلستان بود و کتابی دارد بنام «محاولة النظر فی التنازل» که در آن از افزایش جمعیت بحث کرده است. مالتوس نظر داد که لازم است از تعداد نوزادان کاسته شود تا دنیسا از تأمین آنان عاجز نگردد. زیرا مالتوس معتقد باین شد که جمعیت سراسر جهان - اگر برابر اثر کمبود خواربار جلو افزایش آن گرفته نشود - بایک تصاعد هندسی افزایش می‌یابد.

وقتی جمعیت دو برابر و چهار برابر میشود درست مانند اینست که کره زمین پیوسته دو نیم گردد تا سرانجام چنان بکوچکی گراید که غذا و موارد احتیاج کمتر از آن شود که برای بقاء بشر ضروری است .م.

۲- حدیث از حضرت علی علیه السلام.

که همه احتیاجات اجتماعی و فکری را ، که هماهنگ و وضع تجاری حاکم باشد ،
بوجود بیاید !!

حقاً این تفسیر عجیبی است که این تحول همه جانبه تاریخی را ، که سراسر
زندگی تپوده‌ها را شامل گردیده تنها به اوضاع بازرگانی شهری از شهرهای شبه جزیره
عرب مرتبط کنیم !!

معلوم نیست چرا در این میان تنها اوضاع بازرگانی مکه این نقش تاریخی
عظیم را ایفا کرده است ، در حالی که کشورهای دیگر جهان و برخی از کشورهای
عربی که از جهت سیاسی و اقتصادی و بطور کلی از نظر تمدن بر مکه برتری
و تفوق داشتند هیچگونه نقشی در این باره ایفا نکرده‌اند؟! آیا در منطق
ماتریالیسم تاریخی مسلم نبود که تحول و تکامل جدید اجتماعی از آن کشورها
سرچشمه بگیرد؟!

بنابراین چگونه اوضاع بازرگانی معینی در شهری چون مکه توانست تاریخ
انسانی نوینی پدید بیاورد ، در حالیکه اوضاع مشابه آن، یا شرایطی که رشد و تحول
بیشتری را در برداشت از چنین کاری عاجز بوده است؟!

اگر مکه در منطقه‌ای قرار داشت که کاروانهای بازرگانی بین یمن و سوریه از آن
میگذشتند و بهمین علت موقعیت بازرگانی خوبی پیدا کرده بود ، قوم انباط^(۱) نیز
وقتی «بطرا» را بعنوان مرکز طرق تجاری بوجود آورد و از شرایط بازرگانی
مهمی برخوردار گشت. این قوم در بطرا عالیترین فرهنگ‌ها را پی‌ریزی نمود،
بدانسان که نفوذشان تا کشورهای همجوار گسترش یافت. و در آن مرکزی برای
قافله‌های بازرگانی و اماکنی برای بهره‌کشی از معادن بوجود آورد، و شهرشان
سالهای سال نقطه اصلی برای توقف قافله‌ها بود و از این رهگذر مرکز تجاری
مهمی گردیده بود، و فعالیت بازرگانی آنان تا مناطق وسیعی گسترش یافته بود، تا

۱- انباط طایفه‌ایست از نژاد عرب که در آزمه بسیار قدیم در قسمت جنوبی فلسطین

سکونت داشتند، از میان آنها پزشکان و شاعران سرشناسی برخواسته‌اند. م.

آنجا که شعاع تجارتشان تاسلوکیه^(۱) و بنادر سوریه و اسکندریه رسیده بود و برای تجارت ازین افای^(۲) از چین حریر، از عسقلان^(۳) حنا، از صیدا و صور شیشه و رنگ ارغوانی، از خلیج فارس لؤلؤ، و از روم نوعی کوزه میآوردند، و در کشورشان طلا و نقره و روغن کنجد تولید میکردند.. و علیرغم این سطح عالی بازرگانی و تولیدی که شهر مکه هرگز بیایه آن نمیرسید، علائق و روابط اجتماعی خلق انباط تحولی نیافت و بانتظار نقش تاریخی شهر مکه در تغییر دادن مسیر تاریخ باقی ماند.

این حیره را در نظر بگیرد که در عصر منازره پیشرفت عظیمی را در صنعت و بازرگانی بدست آورد و در آن صنایع پارچه بافی و اسلحه سازی و کوزه گری و ظروف سفالین و نقش و نگار ترقی درخشانی نمود. منازره توانستند نفوذ بازرگانی خویش را تا اواسط و جنوب غربی شبه جزیره عربی گسترش دهند، و قافله های بازرگانی را که حامل تولیدات کشورشان بود به بازارهای تجاری میفرستادند. به تمدن تدمر^(۴) بنگرید که چند قرن ادامه یافت، و در سایه آن بازرگانی رونق شایان توجهی پیدا کرد. تدمرها با بیشتر کشورهای جهان، مانند چین،

۱- سلوکیه Seleucic یا سلوسی شهری بوده قدیمی در نزدیکی تیسفون در مغرب شط دجله، و زمانی نیز پایتخت سلوکیه ها بوده است، سپس بدست آویدیوس کاسیوس سردار رومی منهدم گردید. م.

۲- در مجمع البحرین آمده که «افای» نزد اطباء شیعی معروفی است مانند قرنفل و دارچین، ولی این واژه در فرهنگ عمید «افاویه» آمده و معنای آن نوابل و داروهای خوشبو، که در اغذیه میریزند، و نانه های مشک نوشته شده است. م.

۳- عسقلان شهری است در ساحل جنوبی فلسطین که در جنگهای صلیبی شهرت یافت و بیبرس Baybars (۱۲۲۳-۱۲۷۷) در سال ۱۲۴۷ آن را منهدم نمود. (بیرس از سلاطین مصر و از سلسله ممالیک میباشد). م.

۴- تدمر Palmyra شهری بزرگ و مشهور در شمال شرقی دمشق است که زمانی پایتخت ملکه زنوبی «زینب» بوده است. تدمر در سر راه قوافل بازرگانی قرار داشت. امپراطور «اورلیانوس» (۲۷۲ م) آن را فتح و منهدم نمود و از آن پس تحت تسلط روم باقی ماند، تا اینکه ارتش اسلام به فرماندهی خالد بن ولید آن را از دست رومیان نمود (۶۳۳ م). م.

هند، بابل و شهرهای فینیقی و کشورهای شبه‌جزیره عربی روابط بازرگانی برقرار کردند.

همچنین تمدنهائی که از اعصار قدیم، تاریخ یمن بدان مباحثات کرده است.. مسلماً مطالعه آن تمدنها و فرهنگها و اوضاع بازرگانی و اقتصادی و مقارنه کردن آنها با فرهنگ و تمدن شهر مکه قبل از اسلام، ثابت می‌کند که انقلاب عظیم اسلامی در علائق و روابط اجتماعی و فکری، ناشی از شرایط مادی و اوضاع اقتصادی و بازرگانی نبوده است، و در نتیجه، علائق اجتماعی، که روابط توزیع نیز جزء آنست، از شکل تولید و وضع اقتصادی نیروهای تولیدی جدا می‌باشد.

آیا بعد از همه اینها حق این نیست که اسلام با کمال اطمینان، آن جبر تاریخی را، که هر اسلوبی از اسلوبهای توزیع را به اسلوبی از اسلوبهای تولید مرتبط می‌سازد مردود کند، و با دلیل مادی محسوسی اعلام بدارد: نظام اجتماعی بر اصول فکری و روحی پی ریزی می‌شود، و در تحصیل نیازهای زندگی، طبق روش ماتریالیسم نمی‌باشد؟!

۶ - معضل اقتصادی و راه‌حلهای آن معضل اقتصادی چیست؟

همه امواج فکری در زمینه اقتصادی اتفاق دارند که: در حیات اقتصادی معضلی وجود دارد که بر طرف کردن آن لازم است، و پس از آن در تعیین طبیعت این معضل و اسلوب عامی که برای بر طرف کردنش مناسب است اختلاف پیدا می‌شود. سرمایه‌داری معتقد است: نظر باینکه طبیعت محدود می‌باشد، معضل اساسی اقتصادی، کمبود موارد نسبی آنست.

با این ترتیب امکان ندارد کمیت زمینی که انسان در آن زندگی میکند افزایش یابد، همچنین امکان ندارد کمیت ثروت‌های متنوع طبیعی که در دل زمین نهفته است بیشتر گردد، باینکه احتیاجات حیاتی انسان با پیشرفت تمدن و درخشش آن پیوسته گسترش پیدا می‌کند، این موضوع باعث می‌شود که طبیعت نتواند پاسخگوی همه آن احتیاجات نسبت بهمه توده‌ها باشد، در نتیجه مشکلات زیادی برای بر آوردن نیازهای مردم بروز می‌کند، و از همین موضوع است که مشکل اقتصادی بوجود می‌آید.

بنابراین معضل اقتصادی بعقیده کاپیتالیسم این است که: موارد طبیعی ثروت نمی‌تواند با تمدن همگامی کند و اشباع همه نیازها و تمایلات را که در خلال تکامل تمدن، جدیداً بوجود می‌آید تضمین کند.

از طرفی مارکسیسم معتقد است: معضل اقتصادی همیشه همان معضل تضاد بین شکل تولید و روابط توزیع است. هر وقت توافق و هماهنگی بین آن شکل و این روابط بوجود بیاید در حیات اقتصادی ثبات حاصل می‌گردد، باتذکر

باینکه نوع آن نظام اجتماعی که از توافق بین شکل تولید و روابط توزیع بوجود آمده فرق نمیکند.

اما اسلام چون سرمایه‌داری معتقد نیست که: معضل موجود مسئله طبیعت و کمبود موارد آنست. زیرا ملاحظه می‌کند که طبیعت قادر است همه نیازهای زندگی را، که عدم اشباع آن منجر به پیدایش معضل حقیقی در زندگی انسان می‌شود تضمین کند، کما اینکه همچنین اسلام معتقد نیست که: معضل همانا تضاد بین شکل تولید و روابط توزیع است، یعنی بدانسان که مارکسیسم باور دارد.. بلکه - قبل از هر چیز - معضل واقعی بخودانسان مربوط میشود نه به طبیعت، یا به اشکال تولید.

این مطالبی است که اسلام در آیات قرآنی زیر مقرر میدارد:

« این خداوند است که آسمانها و زمین را آفرید و باران را از آسمان فرو بارید تا انواع کشتها را برای تأمین شما برویاند، و او است که کشتیها را با امر خویش بروی سطح دریا ورودخانه‌ها قرار داد و در اختیار شما گذاشت، و شب و روز را بشما ارزانی داشت و انواع نعمتهائی که خواستید عطا فرمود. و چنانچه بخواهید نعم بی‌پایان خدا را بشمارید قادر بشمارش آن نخواهید بود، با این همه باز انسان ظلم و کفران میکند»^(۱).

این آیات نوآور با کمال وضوح مقرر میدارد: خداوند متعال در این جهان پهناور همه مصالح و منافع انسان و موارد کافی و لازم را برای ادامه حیات و رفع نیازهای مادی وی یکجا جمع کرده است.. ولی این انسان است که با ظلم و کفر خویش

۱- الله الذی خلق السموات والارض. وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم، وسخر لكم الفلك لتجری فی البحر بأمره، وسخر لكم النهار، وسخر لكم الشمس والقمر دائبین؛ وسخر لكم اللیل والنهار، واتیکم من کل ماسألتموه، وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها، ان الانسان لظلوم کفار» سورة ابراهیم: ۳۲-۳۴

این فرصت را که خداوند بوی ارزانی داشته از دست داده است - ان‌الانسان
لظلم کفار .

بنابراین ظلم انسان درزندگانی عملی و کفران وی نسبت به نعم الهی، دوعلت
اساسی برای بوجود آمدن معضل اقتصادی در حیات انسان است.

ظلم انسان بر مبنای اقتصادی در سوء توزیع مجسم است . و کفران وی نسبت
به نعم الهی ، در سهل انگاری وی برای بهره کشی از طبیعت و روش منفی وی نسبت
بآن نهفته است .

آنگاه که ظلم از روابط اجتماعی توزیع بر طرف شود ، و انرژی انسان
برای استفاده از طبیعت و بهره کشی از آن بسیج گردد ... معضل حقیقی اقتصادی
از بین میرود .

آنچه مسلم است اسلام بر طرف کردن ظلم راضمانت کرده و این موضوع را
بوسیله راه‌حلهائی که در زمینه‌های توزیع و گردش ثروت فراهم کرده، محقق ساخته
است ، همچنین ، جهت کفران را بوسیله مفاهیم و احکامی که برای تولید وضع کرده
درمان کرده است . این موضوع را تا آنجا که به علت اول معضل اجتماعی از نظر
اسلام مربوط میشود، که همان ظلم در زمینه‌های توزیع و گردش ثروت است، توضیح
میدهیم . اما موقع اسلام را نسبت به کفران نعم الهی ، که علت دوم را تشکیل میدهد
در مبحث آینده، که برای نشان دادن موقع اسلام نسبت به تولید و احکام و مفاهیم آن
اختصاص داده شده است ، بررسی میکنیم .

دستگاه توزیع

در زمینه‌های توزیع ، توده‌ها در طول تاریخ به انواع ظلم و ستم دچار
گشته‌اند ، این ظلمها گاهی بخاطر آن بوده که توزیع تنها بر اساس فردی انجام میشده
است، و گاه نیز بخاطر آن بوده که فقط بر اساس غیر فردی صورت میگرفته است .
شیوه توزیع نوع اول، تجاوز به حقوق اجتماع بود ، و روش توزیع نوع دوم کاستن
حقوق فرد بود .

اسلام دستگاه توزیع جامعه اسلامی را بصورتی در آورد که حقوق فرد و اجتماع را در آن محقق میساخت. و مانعی بین فرد و حقوق و اشباع تمایلات طبیعی وی بوجود نیاورد. کما اینکه عزت اجتماع را سلب نکرد و حیات آنرا به مخاطره نینداخت، بدینسان است که اسلام از همه سازمانهای مختلف توزیعی، که انسان در طول تاریخ آزمایش کرده امتیاز دارد.

سازمان توزیع در اسلام از دو وسیله اصلی تشکیل یافته است، که عبارتند از «کار» و «احتیاج». و هر یک از این دو وسیله دارای نقش فعالی در زمینه عمومی ثروت اجتماعی میباشد.

حال هر یک از این دو وسیله را بررسی میکنیم، تا از این رهگذر به نقشی که در زمینه توزیع ایفا میکند مطلع گردیم، بدین ترتیب که این جریان را با مقارنه بین موقعیت «کار» و «احتیاج» در سازمان اسلامی توزیع ثروت و سنجش آن دو با سایر نظریات و اسلوبهای توزیعی می بینیم که بر اصول کمونیسم و سوسیالیسم و کاپیتالیسم بنا شده است انجام میدهیم.

نقش کار در توزیع

برای اینکه به نقش کار در توزیع، آگاهی یابیم، لازم است ارتباط اجتماعی را بین کار و ثروتی که تولید می کند بررسی کنیم. کار در موارد مختلف طبیعت دخالت دارد؛ معدن را از زمین خارج میسازد، چوب را از درختها قطع می کند، لؤلؤ را از دریا بیرون میآورد، و پرنده را شکار می کند. و دیگر موارد و ثروتهائی که انسان بوسیله «کار» از طبیعت بدست میآورد. و سؤالی که در این زمینه مطرح است بقرار زیر است: ماده بسبب کار از یک شکل اجتماعی حاکم بر جامعه چه بهره ای می برد؟ و رابطه کار گر با ثروتی که از راه کارش بدست میآورد چیست؟

عقیده ای وجود دارد که میگوید: رابطه اجتماعی بین کار و (کار گر) و موضوع کار وجود ندارد، بهمین علت کار یا کار گر، بدون در نظر گرفتن نوع و کیفیت کارش بجز بر آوردن نیاز خویش حقی ندارد، زیرا کار یک وظیفه اجتماعی است که فرد